

به دنبال روز آمد کردن دین نیستیم

منبع: ماهنامه تقریرات ۳، دومه‌نامه فرهنگی، سال اول، شماره اول، شماره مسلسل ۳، دی‌ماه ۱۳۹۴

گفتگو از: سید هادی طباطبائی

دکتر سروش دباغ از آن دست متفکرانی است که هم دل‌بسته سنت دینی است و هم به دستاوردهای جدید بشری عطف عنان دارد. وی بر این باور است که می‌توان میان این دو موازنه‌ای برقرار کرد و اندیشه‌هایی به ارمغان آورد که هم خرد را بنوازد و هم دل را بریاید. او به متدی می‌اندیشد که بر اساس آن می‌توان معاصرت را برای دیانت به ارمغان آورد. وی در گفتگو با تقریرات، برخی منتقدان را پاسخ می‌گوید اما جانب انصاف را فرو نمی‌نهد و خرده‌ای نیز بر یکی از همفکران خود وارد می‌آورد. سروش دباغ دغدغه‌های خود را در باب معاصرت اینگونه با ما در میان می‌نهد:

آقای دکتر برای شروع بحث بفرمایید شما از معاصر بودن چه چیزی را مورد نظر دارید؟ وقتی که می‌گوییم یک اندیشه می‌باید معاصر باشد اساساً چه مؤلفه‌هایی باید مراعات شود تا اطلاق این عنوان بر آن اندیشه روا باشد؟

ابتدا سلام عرض می‌کنم خدمت شما و همکارانتان در نشریه «تقریرات» و امیدوارم در مسیری که در پیش گرفته‌اید در راه تعاطی افکار و بسط اندیشه‌ها موفق باشید و مجال نیکی را برای گفتگو فراهم آورید. در باب مسأله «معاصر بودن» مایلم دو نکته را ابتدا مفهوماً توضیح دهم و بعد هم مراد خود را از معاصر بودن اندیشه تبیین کنم. ما گاهی در باب معاصر بودن، ارزش داوری اخلاقی می‌کنیم و فی‌المثل می‌گوییم که خوب است اندیشه‌ای معاصر باشد و یا بد است. داوری ما در این ساحت به اصطلاح یک ارزیابی هنجاری (Normative) و اخلاقی است. گاهی اما داوری ما، سویه هنجاری و معرفت‌شناختی دارد؛ بدین معنا که می‌گوییم باید پاره‌ای از نرّمها و هنجارها در کار باشد تا یک اندیشه معاصر انگاشته شود و در غیر این صورت و با عدم رعایت این هنجارها، آن اندیشه معاصر قلمداد نمی‌شود. این تفکیک را ابتدائاً عرض کردم تا بگویم آنچه از اکنون به بعد بیان می‌کنم، ناظر به معنای دوم از معاصر بودن است، یعنی قیودی معرفت‌شناختی که در کار است و باید بر یک اندیشه اطلاق شود تا بتوان آن را معاصر انگاشت؛ نه قیود اخلاقی. من در این باب ارزش داوری اخلاقی نمی‌کنم، بلکه از قیود هنجاری معرفت‌شناختی ای بحث می‌کنم که باید لحاظ شوند. با این توضیح مفهومی ابتدایی، تصور من این است که معاصر بودن به معنای لحاظ کردن پاره‌ای نرّمهای معرفت‌شناختی است تا بتوان از اندیشه معاصر که موجه^۱ و قابل دفاع^۲ است سخن گفت. اگر اندیشه‌ای به لحاظ معرفت‌شناختی موجه و قابل دفاع باشد، من آن را معاصر می‌انگارم؛ یعنی به مثابه یک امر و قید بایسته‌ای که باید در هر اندیشه‌ای لحاظ شود. اگر بخواهم از ادبیات معرفت‌شناسان معاصر بهره برم، در اینجا با رابرت آئودی هم‌دلی بسیار دارم. چنان که در برخی از مقالات و نوشته‌های خود هم آورده‌ام، مشخصاً در مقاله "الهیات روشنفکری دینی؛ نسبت سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و گُنش دینی"، از تلقی آئودی برای توضیح و تبیین موضع مختار خویش استفاده کرده‌ام. می‌توان این موضع معرفت‌شناختی را به تبع آئودی

1. justified
2. plausible

"مبناگرایی معتدل"^۳ نامید. مطابق با این موضع معرفت‌شناختی - که آن را قوام‌بخش معاصر بودن می‌انگارم - باید میان شاخه‌های مختلف معرفت، تلازم و تلائمی برقرار باشد.

افزون بر موضع آئودی که یک موضع معرفت‌شناختی است، با موضع رالز و متد "موازنه متأملانه"^۴ او هم همدلم. به این معنا که باید میان مؤلفه‌های مختلف معرفتی توازنی برقرار باشد. این البته یک آموزه‌ی روش‌شناختی است. می‌توانیم "مبناگرایی معتدل" و "موازنه متأملانه" را هم‌عنان قرار دهیم. مبناگرایی معتدل متضمن این معناست که ما پاره‌ای شهودهای معرفت‌شناختی اولیه داریم که این شهودها، خطاپذیرند. اما در روند و آیند میان شهودهای مختلفی که برگرفته از شاخه‌های مختلف معرفتند، ما به داوریهایی معرفت‌شناختی موجّه می‌رسیم. پس معاصر بودن به این معناست که شخص نسبت به فراورده‌های شاخه‌های مختلف معرفتی، اعم از هنر، فلسفه، علوم تجربی، الهیات و ... که یک حجیت معرفت‌شناختی اولیه^۵ دارند، گشوده است. سپس در روند و آیند میان آموزه‌های گوناگون، به نظام معرفتی موجّه خود دست می‌یابد.

لازمه این سخن این است که کسانی که نسبت به این معارف گشوده نیستند و یا نسبت به دیگر دستاوردهای شاخه‌های مختلف معرفتی آشنایی ندارند، به این معنا معاصر نیستند؛ چرا که در پی برقراری تناسب و تلائم میان یافته‌های مختلف بشری بر نیامده‌اند. تأکید می‌کنم که بنده ارزش دآوری اخلاقی درباره‌ی چنین اندیشه‌هایی نمی‌کنم؛ بدین معنا که بگویم چنین نظام‌های معرفتی‌ای، اخلاقاً خوب و یا بد است؛ خیر، بلکه درباره‌ی نرّمهای معرفت‌شناختی ناظر بر این نظام اعتقادی سخن می‌گویم. با توضیحاتی که عرض کردم، اگر یک نظام معرفتی معاصر نباشد؛ به معنای معرفت‌شناختی کلمه موجّه و قابل دفاع هم نیست.

حد و حدود این التفات بر اندیشه معاصر را چگونه می‌توان تعیین کرد؟ به صرف اینکه اندیشه‌ای در دوران معاصر طرح می‌شود آیا التفات بدان می‌تواند توجیه‌پذیر و مقبول قلمداد شود؟ و آیا هر اندیشه‌ای که صبغه معاصرت داشته باشد را باید حرمت نهاد؟

اینکه باید اندیشه‌ای را مدّ نظر قرار دهیم، لزوماً به معنای پذیرش آن اندیشه نیست. من تعبیر "حجیت معرفت‌شناختی اولیه" را به کار بردم تا بر همین مسأله تأکید کنم. یعنی آن اندیشه‌ای که حجیت معرفت‌شناختی اولیه دارد را در نظر می‌آوریم. سپس، وقتی که این آموزه‌ها از غربالهای معرفتی گذر می‌کنند، یک نسبت‌سنجی میان آنها و دیگر اعتقادات خود برقرار می‌شود؛ آنگاه است که به یک تناسب و تلائم معرفت‌شناختی می‌رسیم. به نظر من کسی که این امور را لحاظ و بررسی نمی‌کند و در نظام معرفتی خویش تلائمی و تعادلی لحاظ نمی‌کند، به این معنا، اندیشه‌اش معاصر نیست. نه اینکه هر چه معاصر است و امروز طرح شده حتماً هم موجّه است، خیر.

چنان که اشاره کردم در مقاله "الهیات روشنفکری دینی؛ نسبت‌سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و کُنش دینی" کوشیده‌ام ذیل مبحث «معرفت دینی»، توضیح دهم که مرادم از این موضع معرفت‌شناختی چیست. البته تعبیر معاصر بودن را آنجا به کار نبرده‌ام؛ اکنون تأکید می‌کنم که اندیشه‌های جدید می‌باید در غربال ما بیایند و لحاظ شوند، اما این بدان معنا نیست که اندیشه‌های جدید لزوماً موجّه هستند. به نظر من اگر اندیشه‌های جدید در آن موازنه متأملانه قرار نگیرند، یعنی در روند و آیند معرفتی لحاظ نشوند، موضع موجّه‌ی هم نخواهیم داشت و نمی‌توان آنها را به معنای معرفت‌شناختی کلمه «معاصر» قلمداد کرد. اگر بخواهیم اندیشه‌ای را به صرف اینکه روزآمد

3. Modest foundationalism
4. Reflective equilibrium
5. Prima facie justification

است و فی‌المثل شش ماه یا یک سال پیش طرح شده، قوام بخش معاصر بودن بینگاریم، روش ناموجه و باطلی را اختیار کرده ایم. به قول قدما، نحن ابناء الدلیل.

ممنونم! اگر اجازه بفرمایید قدری از معنا و مفهوم معاصر بودن فاصله بگیریم و در مورد موضع حضرتعالی و نواندیشان دینی در قبال معاصر بودن بحث کنیم. یکی از خرده‌هایی که بر جریان روشنفکری دینی گرفته شده این است که روشن‌اندیشان دینی با فاصله گرفتن از آراء عالم سنت، کوشیده‌اند تا ایده‌های خود را به گونه‌ای طراحی کنند که فضا به نفع اندیشه‌های معاصر باز شود. به عنوان نمونه در ایده‌ی "قرائت حداقلی از فرمان الهی" یا حتی بحث "رؤیای رسولانه" به گونه‌ای این مباحث طرح می‌شود که اندیشه‌های مدرن مجال بسط بیابند و رفته رفته فضا بر آراء سنتی بسته شود. آیا شما این انتقاد را می‌پذیرید؟

با این انتقادات آشنایی دارم. تصور می‌کنم اگر همین آموزه معرفت‌شناختی "مبناگرایی معتدل" که آثودی آنرا نمایندگی می‌کند - مد نظر قرار دهیم، انتقاداتی که طرح کردید، موجه نخواهد بود. بدین معنا، این سخن که رجحان بخشیدن بر آموزه‌های مدرنیستی در کار ما دیده می‌شود، سخن مقبولی نیست. برای روشن شدن سخنم، مثالهایی از قرآن را می‌آورم. فرض بفرمایید ما در سوره طارق می‌خوانیم که: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (طارق‌الی ۷). ظاهر این آیات چنین است که آدمی از آب جهنده‌ای که از فضای میان پشت و استخوانهای سینه خارج می‌شود، آفریده شده است. از سوی دیگر، بر اساس آموزه‌های زیست‌شناختی جدید، سلول جنسی نر از اندام تحتانی مرد خارج می‌شود و بر اثر برخورد با سلول جنسی ماده، تخم تشکیل می‌شود و در رحم قرار می‌گیرد. لازمه‌ی این سخن آن است که اسپرم و تخمک در فضایی بین پشت و سینه قرار ندارند. حالا ببینید برای رفع این تعارض ظاهری، می‌شود آیه را به نحوی متکلفانه قرائت کرد که با دستاوردهای زیست‌شناسانه جدید سازگار بیفتد؛ قرائتی که به نظرم کثیری را در این روزگار قانع نمی‌کند. در عین حال می‌توان درک و تلقی خود را از زبان دین تغییر داد و فی‌المثل زبان قرآن را زبان علمی نینگاشت و قرائتی دیگر از این آیات بدست داد. به نظرم در اینجا، اختیار کردن موضع معرفت‌شناختی "مبناگرایی معتدل" به ما مدد می‌رساند تا فهم صحیحی از متن ارائه دهیم. این روند و آیند معرفتی، حد یقفی ندارد و میان شاخه‌های مختلف علوم برقرار است. به تعبیر دیگر، ما در اینجا از دیالوگ میان متن مقدس، آموزه‌های دینی و فرآورده‌های معرفتی جهان جدید سخن می‌گوییم و بین آنها ارتباط معرفتی برقرار کرده و قرائت خویش را به دست می‌دهیم. به عنوان نمونه‌ای دیگر در سوره "قیامه" می‌خوانیم: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى / أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى / ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى / فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى / أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى / (قیامه، ۳۶-۴۰) این آیات تکامل انسان از آب جهنده و نطفه تا علقه و دو جنس و سنخ مرد و زن را تبیین می‌کند. می‌توان با استشهاد به این آیات، درک خود را از زبان دین تغییر داد؛ بدین معنا که بگوییم این آیات اساساً نه در مقام توضیح دقائق فیزیولوژیک و علمی برآمده؛ بلکه غایت دیگری داشته؛ اینکه انسان از کجا به کجا رسیده و از چه مراتب بسیط و ساده‌ای به دو جنس پیچیده مذکر و مونث رسیده است. نواندیشان دینی دست رد به سینه علوم تجربی و علوم انسانی جدید نمی‌زنند و به دیده‌ی عنایت در آنها نظر می‌کنند و با مد نظر قرار دادن روش "موازنه متاملانه"، میان بخش‌های مختلف نظام معرفتی خود نسبت سنجی می‌کنند و در اندیشه برقراری تلائم و سازواری میان آنها هستند. برگرفتن روش «موازنه متاملانه»، البته آثار و برکاتی نیز دارد؛ فی‌المثل تفکیک قائل شدن میان ذاتیات و عرضیات جهت بدست دادن فهم موجه و روشمند از متن مقدس. در عین حال، برای نواندیشان دینی، متن مقدس و سنت دینی به مثابه مومی نیست که بتوان هر شکلی به آن داد، بلکه واجد روح و پیامهایی است که باید به نحو روشمندی آنها را احراز کرد و بکار بست.

نکته آخری که در پاسخ به این پرسش مایلیم بیان کنیم این است که می‌توان موضع لاکاتوش را در این باب در نظر گرفت و مدّ نظر قرار داد. از این منظر، کار روشنفکران دینی یک «برنامه پژوهشی»^۶ است؛ این نگرش را لاکاتوش در قلمرو تاریخ و فلسفه علم به کار برده، اما می‌توان آنرا از آن فضا خارج کرد و در این سیاق بکار بست؛ بدین معنا که پروژه «نواندیشی دینی» را در قالب یک برنامه پژوهشی قلمداد کرد. باید دید که نظریات بدیع نواندیشانه تا چه میزان قدرت توجیه‌کنندگی دارد و تا چه میزان مسائل را توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند؟ در عین حال ممکن است که این برنامه پژوهشی در پاره‌ای امور و مسائل هم پاسخی نداشته باشد. توضیح لاکاتوش این است که رفته رفته با پدیدار شدن موارد نقض در یک نظام اندیشگی، آن کمر بند محافظتی که بر گرد هسته تنیده شده از بین می‌رود تا اینکه نوبت به هسته اصلی می‌رسد. می‌توان با نگره داشتن هسته یک نظریه، کمر بند محافظتی نو و جدیدی را بر گرد آن تنید، اما از جایی به بعد ممکن است که آن کمر بند محافظتی با مخاطراتی مواجه شود و دیگر بر جای نماند. نمونه سوره «طارق» را برای این عرض کردم که وقتی میان دستاوردهای معرفتی جهان جدید با فهم رایج از متن مقدس ناسازگاری می‌بینیم، می‌توانیم آن کمر بند محافظتی را مرمت کنیم و احیاناً به صورتبندی نوین آن همت گماریم. در واقع این کار به منزله حلّ یک جدول معرفتی است؛ به معنای پر کردن مکرر ستونهای عمودی و افقی این جدول، امری که از مقومات معاصر بودن است؛ مگر اینکه کسی نخواهد معاصر باشد. نواندیشان دینی در پی رسیدن به نظام معرفتی موجه اند؛ تفاوتی نمی‌کند اگر برخی از مؤلفه‌های آن از عالم سنت به ما به ارث رسیده باشد و یا در جهان جدید طرح شده باشد. البته در این نسبت‌سنجیها و تاملات دراز آهنگ، احیاناً برخی سخنان نامتعارف هم طرح می‌شود؛ به همین سبب برخی از نواندیشان دینی به سبب طرح ایده‌های خود با مشکلاتی مواجه شده‌اند.

بله برخی از اندیشه‌های نامتعارف هم بیان شده است. شما در کلام خود از "روشمند بودن" سخن گفتید و به نظر می‌رسد که چاره کار را در روشمند بودن و مضبوط بودن یک اندیشه می‌دانید. به نظر شما تا چه میزان این قید روشمند بودن می‌تواند از ما دستگیری کند؟ به عنوان مثال دکتر آرش نراقی در بحث همجنسگرایی به نتایجی نائل آمده‌اند که نامتعارف است. اما در عین حال نمی‌توان گفت که طرح بحث ایشان به نحو روشمندی نبوده است. مسلماً ایشان هم با استفاده از روشهای دقیق و استناد به پاره‌ای از متون، بحث خود را طرح کرده‌اند. به نظر شما در این خصوص، قید روشمند بودن تا چه میزان می‌تواند گره‌گشا باشد؟

بنده از اصل روشمند بودن دفاع می‌کنم، اما روشمند بودن فهم متن مقدس به معنای این نیست که هر سخنی را می‌توان از آن مستفاد کرد. چنان که در مقاله "مسئله حجاب و فهم روشمند از قرآن" هم آورده‌ام، وقتی به سر وقت متن مقدس می‌رویم و به تعارضی می‌رسیم، از سه صورت خارج نیست. یا اینکه تناسبی میان شهودهای عرفی اخلاقی و فهم متعارف از متن مقدس برقرار است؛ یا اینکه متن مقدس در خصوص آن مسئله ساکت است؛ یا اینکه در شق سوم، تعارض اولیه‌ای میان آنها به نظر می‌رسد. شق اول مانند موارد متعددی که در قرآن وجود دارد، نظیر آیه «وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ»، وای بر کم‌فروشان، که شهودهای اخلاقی عرفی هم این حکم را تأیید می‌کند. در شق دوم، شهودهای اخلاقی عرفی بر روایی امری دلالت دارند و متن مقدس درباره آن ساکت است، مانند پوشاندن سر و گردن زنان. چنانکه در می‌یابم، فهم روشمند از متن مقدس (قرآن) بر ضرورت پوشاندن موی سر و گردن دلالت نمی‌کند و در این باب ساکت است. در شق سوم، تعارضاتی میان شهودهای اخلاقی عرفی و فهم اولیه از متن مقدس دیده می‌شود، در این سیاق‌ها باید به مدد شیوه‌هایی مانند تفکیک ذاتیات از عرضیات یا تنقیح تلقی از زبان دین و یا تبیین انتظارات از دین به نحو روشمند به رفع این تعارضات ظاهری کوشید. در عین حال، لازمه این

سخن این نیست که می توان به نحو متکلفانه و متصنعانه متن را قرائت کرد؛ چرا که متن به سان موم نیست و قواعد هرمنوتیک اقتضائاتی دارد و اجازه هر خوانش و قرائتی را از متن نمی دهد. در مسأله همجنسگرایی، چنانکه در می یابیم، متن مقدس در این باب ساکت نیست. وقتی به متن مقدس نظر می کنیم و آنرا به نحو روشمند می خوانیم، می بینیم که در این باب متضمن ارزش داوری اخلاقی است و رفتار همجنس گرایانه را عملی غیر اخلاقی می داند؛ در عین حال می توان با عطف نظر به آموزه های مکاتب اخلاق هنجاری معاصر، نظیر « فایده گرایی اخلاقی» به نتایج دیگری رسید. تصور می کنم خوانش دوست گرامی دکتر نراقی از متن مقدس در این باب ناموجه است و نقدهای آقای محسن آرمین بر ایشان موجه و پدیدرفتنی است. فهم روشمند از آیات قرآن متضمن غیر اخلاقی بودن همجنسگرایی است و خوانش های دیگر در این باب غیر متکلفانه و ناموجه است.

شاید به دلیل همین نتایج است که آقای عمادالدین باقی در مقاله ای که در نشریه مهرنامه منتشر شد به این مسأله توجه دادند که پژوهشگران دینی در استنباط و فهم مسائل دینی در جهان جدید بر روشنفکران دینی اولویت دارند. ایشان می گویند پژوهشگران دینی با درک نکات ریز قرآنی می توانند به فهم صحیح دینی نائل شوند. به تعبیر ایشان در جایی که حتی کارشناسان هم ممکن است دچار خطا شوند دیگر نوبت به غیر کارشناس نمی رسد. ایشان بر این باورند که در عصر کنونی برای اینکه دریابیم آیا دین و حقوق بشر می توانند سازگار باشند یا نه، باید به متن مقدس رجوع کنیم و رجوع به متن مقدس هم از عهده پژوهشگرانی همچون محمد باقر بهبودی بر می آید که التفات بر ظرائف قرآنی دارند و می توانند فهم صحیحی را ارائه دهند.

اگر سخن بر سر «باید» و «نباید» است، اساساً در حوزه معرفت باید و نباید نداریم. نمیتوان گفت که فلانی «نباید» این بحث را طرح کند و دیگری «باید» این مباحث را مطرح کند. تعجب می کنم از این نوع سخن گفتن. مگر در عرصه معرفت، کسی برای طرح اندیشه ای منتظر امر و نهی عمرو و زید می ماند؟ قاعدتاً منظور آقای باقی این نیست که ما اجازه نمی دهیم این مباحث از جانب فلان قشر طرح شود. بلکه منظورشان این است که فلان اندیشه و رزان صلاحیت ورود به این مباحث را ندارند. در این خصوص، تصور می کنم که در محافل علمی و در مراودات بین الاذهانی اینگونه سخنان حظی از اعتبار ندارند؛ بدین معنا که دیگران منتظر اجازه کسی نمی مانند و اندیشه هایی را که یافته اند عرضه می کنند. مهم داوری دیگران است و تأثیری که این سخنان می افکند و بیش از همه چیز، مدلل سخن گفتن و عرضه شواهد است. اینکه یک نفر در فلان مسأله غور کرده و به ظرائف و دقائق التفات دارد، یک امر Objective نیست. پس از طرح مباحث است که می توان در مورد آنها داوری کرد؛ غور کردن یا نکردن را باید به نحو پسینی و تجربی دریافت، نه پیشینی. در ثانی این گوی و این میدان. شما هم نظرات خود را طرح کنید. امثال آقای بهبودی هم نظراتشان را گفته اند. شما هم آراء خود را مطرح کنید و بگذارید دیگران داوری و نقد کنند. اگر قرار باشد اتوریتته ای^۷ در این میان باشد، من چنین اتوریتته ای سراغ ندارم. در این زمینه اتوریتته اصلی، ادله ای است که اقامه می شود. البته کسی که می خواهد در باب متن مقدس سخن بگوید باید با زبان عربی آشنا باشد، با تفاسیر آشنا باشد، باید بتواند از متون استفاده کند؛ اما اینها یک سری ملاکهای پیشینی نیست که گفته شود فلانی این کار را بکند و بهمانی این کار را نکند. اگر تأثیر و قوتی در یک اندیشه هست، در نحوه ورود و خروج به مباحث خود را نشان می دهد. تصور می کنم علمای سنتی که از نظر من معاصر نیستند هم باید سخنانشان را طرح کنند، دیگرانی هم که دغدغه معاصر بودن دارند باید سخنان خود را بیان کنند؛ سپس مخاطبان اند که در این میان قضاوت می کنند و رای را برمی گیرند و رای دیگر را فرو می نهند؛ بسته به اینکه یک سخن تا چه میزان مستدل^۸ و موجه است.

7. authority
8. argument

باید بدین نکته توجه داشت که بر حسب زمینه و زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، نواندیشان دینی سر بر آورده‌اند؛ نه تنها در ایران بلکه در دیگر ممالک اسلامی هم چنین اتفاقاتی رخ داده. به تعبیر حافظ، "آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت". وقتی شما فی المثل آثار اقبال لاهوری، علی شریعتی، مهدی بازرگان، عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری را می‌خوانید، در می‌یابید که اندیشه ایشان ناظر به پرسش‌ها و مسائلی شکل گرفته که در این زمانه طرح شده و سر بر آورده و از مقتضیات معاصر بودن است. حال اگر کسانی ایده‌های این جماعت را نمی‌پسندد، مجال برای نقد هم فراهم است. می‌توانند نقد کنند و ایرادهای کار را بر آفتاب افکنند، کما اینکه روشنفکران دینی هم پژوهشگران و دینداران سنتی را نقد می‌کنند؛ آنجاست که تضارب آراء در می‌گیرد و این ایده‌ها مورد داوری قرار می‌گیرد و نقاط ضعف و قوت هر کدام مشخص شود. به غیر از این امر، شروط پیشینی گذاشتن و سخن گفتن از اینکه فلانی صلاحیت ورود به بحث را دارد و بهمانی ندارد، راهی به جایی نمی‌برد، کما اینکه تا کنون نبوده است؛ عالم اندیشه بسی پیچیده تر از صدور این سنخ دستورالعمل هاست؛ «هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست». قدرت تاثیر و نفوذ یک اندیشه از پسند و ناپسند کسی تبعیت نمی‌کند، بلکه ارتباط وثیقی با میزان قوت و نوآوری ای دارد که در مدعیات و ادله آن یافت می‌شود و لا غیر.

یک نکته تاریخی هم عرض کنم. تصور می‌کنم، قوت و تاثیری در سخنان روشنفکران دینی در دهه‌های اخیر وجود داشته و اذهان کثیری را به خود مشغول کرده است. البته این به معنای موجه بودن همه‌ی این سخنان نیست؛ مخاطبان، قضاوت خود را کرده و برخی را برگرفته و برخی را ناموجه نگاشته و فرو نهاده اند؛ این باب همچنان مفتوح است و می‌توان نقدها را در میان نهاد و پاسخها را هم شنید. علاوه بر این، نکته‌ای که جناب باقی ممکن است در نظرشان نباشد، ادبیاتی است که در حوزه اسلام‌شناسی در مغرب زمین در دهه‌های اخیر تولید شده است. اسلام‌شناسان در غرب کارهای خوبی در این زمینه کرده‌اند؛ در زمینه تاریخ صدر اسلام، تاریخ قرآن، تاریخ فقه، تاریخ کلام. اتفاقاً برخی از محققان و پژوهشگرانی که در این عرصه‌ها در داخل کشور کار می‌کنند به این معنا هم معاصر نیستند؛ چرا که نظرات دیگر اسلام‌شناسان را از نظر دور داشته‌اند. به نظرم برخی از تحقیقات جدید در مغرب‌زمین در این باب، می‌تواند به عمق تبعات داخلی کمک کند و درک ما را از معاصر بودن پخته‌تر و جامع‌الاطراف تر کند. از این حیث، بخش معتابه‌ی از افرادی که مد نظر جناب باقی است با این آثار و تحولات پژوهشی و تاریخی نا آشنا هستند. شما ممکن است بگویید که این محققان و پژوهشگران اساساً به این تحقیقات نیازی ندارند، اما داوری بنده این است که برای آشنایی ژرف‌تر با تاریخ اسلام و اسلام‌شناسی به معنای دانشگاهی و آکادمیک آن به این تحقیقات نیاز است، چرا که درک ما از این امور را جامع‌الاطراف می‌کند و عمق می‌بخشد. بله برخی از این آثار هم مغرضانه است، آنها مد نظر من نیست. اما انصافاً کارهای آکادمیک محققان متعددی در اینجا منتشر می‌شود. پس کسی که می‌خواهد معاصر باشد، بهتر است که این آثار و تحقیقات را هم در نظر داشته باشد. همه این امور به ما می‌گوید که داوری معرفتی را بر روی آثاری که منتشر می‌شود، بگذاریم و بدانیم که کاروان معرفت بشری از امر و نهی کسی تبعیت نمی‌کند و بدان اعتنایی نشان نمی‌دهد.

آقای دکتر شما اخیراً در کنفرانسی تحت عنوان "اسلام و خشونت" شرکت کرده‌اید. آیا شما قرابتی میان عدم معاصرت با خشونت در اسلام می‌بینید؟

قصه خشونت و مفاهیمی از این دست در عداد مفاهیم برساخته اجتماعی⁹ هستند. من به دانشجویان خود هم می‌گویم که برای فهم وقایع صدر اسلام می‌باید میان عصر مدرن¹⁰ و عصر پیشا مدرن¹¹ تفکیک قائل شد. مسائلی مانند ازدواج و یا جنگ‌هایی که در صدر اسلام رخ

9. Socially- constructed concepts

10. Modern era

11. Pre modern era

داد را باید در فضای فرهنگی -- معیشتی - معرفتی آن دوران و روزگار فهمید. در جهان پیشامدرن ما نه تفکیک قوا داشتیم، نه حکومت مرکزی، نه مفهوم شهروندی^{۱۲}. نباید با این عینکها، به فهم مناسبات و روابط آن روزگار همت گمارد؛ چرا که در این صورت دچار خطای «زمان پریشی» شده ایم. ارزیابی معرفتی پس از فهمیدن در می رسد؛ اما مقدم بر آن، باید این مقولات و پدیده ها را فهمید. ابتدا باید مختصات فرهنگی، اقلیمی، انسان شناختی و روانشناختی آن روزگار را بفهمیم، پس از آن است که در مقام ارزیابی بر آییم. دو سال پیش در جلسه‌ای شرکت کرده بودم. در آن جلسه فردی درباره ازدواج پیامبر (ص) با عایشه از من سؤال کرد و گفت که این یک ازدواج «زیر سن قانونی»^{۱۳} بوده و روا نبود پیامبر با یک دختر ده - نه ساله ازدواج کند. در مقام پاسخ گفتم شما عجلاتا از پیامبر اسلام بگذرید، بیاید به سراغ تاریخ معاصر خودمان. دختر ناصرالدین شاه به عقد امیر کبیر در آمد؛ این دختر ۱۲ ساله بود. این داستان مربوط به دویست سال پیش است نه هزار و چهارصد سال پیش. چرا شما در آنجا چاقوی نقدتان نمی‌برد؟ دلیلش این است که ازدواج در این سن در آن روزگار یک عمل عرفی بوده است. اساساً مفهوم «زیر سن قانونی» در دهه‌های اخیر سربرآورده است. خیلی خطاست که بخواهیم با این مفهوم، به سراغ مقولات پیشامدرن برویم. نمی‌خواهم از نسبت‌گرایی اخلاقی دفاع کنم، که در وادی اخلاق به «عینیت» و «واقع‌گرایی» معتقدم. اما بر این باورم که «حجاب معاصرت» نباید سبب شود چنین خطاهایی در داوری ما پدید آید. در باب خشونت هم همینگونه است. در بسیاری مواقع، رفتارهایی که امروزه «خشن» انگاشته می‌شود، در آن روزگار «خشن» قلمداد نمی‌شده است؛ اگر به این تفاوت‌ها توجه نکنیم، در خطای زمان پریشی در غلطیده و به لحاظ روش شناختی دچار مغالطه سهمگینی شده ایم. در کنفرانس «اسلام و خشونت»، افزون بر بحث از تاریخچه «بنیاد گرایی دینی» و واکاوی سویه‌های جامعه شناختی مسئله خشونت، همین مسئله به بحث گذاشته شد. گزارشی از آن کنفرانس را تحت عنوان «خشونت اسلامی؟» چندی پیش منتشر کردم.^{۱۴}

طبق همین رویکرد شماست که مسأله حجاب را هم مطرح کردید و از منظری عمدتاً اخلاقی به این بحث نظر کردید. البته نقدهایی هم به این بحث شد و به عنوان مثال آقای غروی در مقام نقد گفتند که شما در پی روزآمد کردن قرآن هستید و این امری خطاست.

همانگونه که در ابتدای گفتگو عرض کردم، ما به دنبال روزآمد یا عصری کردن دین نیستیم. چنان که آوردم در پی به دست دادن فهم سازوار و روشمند از دین هستیم. برای این کار می‌باید برخی «بایدهای» معرفت شناختی لحاظ شود. دغدغه‌ی کسانی مثل من این است که آن نُرهای معرفت شناختی در نظر گرفته شود و نظام اندیشگی معاصر و موجه باشد. این معرفت‌شناسی موجه، معرفت‌شناسی بر اساس «مناگرایی معتدل» و «موازنه متاملانه» است. من بر اساس این مبانی سخن می‌گویم و نه اینکه برای خوشایند یا بدآیند دیگران در صدد افزودن یا کاستن از فهم خویش از دین و سنت دینی باشم. می‌توان با مبانی این آراء اختلاف داشت، ایرادی هم ندارد؛ اما اگر نقدی هم وارد می‌شود باید ناظر به همین مبانی باشد. به لحاظ معرفت شناختی تصور می‌کنم که این موضع موجه است. من در قصه حجاب، ارتداد و سب‌النبی از همین منظر، مباحث و استدلال‌های خود را تقریر کرده‌ام. ممکن است در این تاملات و کند و کاوهای معرفتی به برخی اندیشه‌های نامنتظر و غیر ارتدکس هم برسیم، اما این امر از مقتضیات برقراری دیالوگ میان شاخه‌های مختلف معرفتی است. بدین معنا، اگر به تعبیر اقبال لاهوری فکر دینی را بازسازی کنیم، با الهیات و دین‌شناسی جدیدی مواجه خواهیم بود. در این الهیات جدید، اگر مبانی و ادله اقامه شده مشخص و موجه باشد، نتایج هم قابل دفاع خواهد بود.

12. citizenship

13. Under age

و در همین چارچوب و با عنایت به بحث معاصرت است که وقتی از عرفان هم سخن می گوئید، از مقوله "عرفان مدرن" پرده بر می دارید.

همینطور است. بحث عرفان مدرن هم قسمتی از همین پروژه است، یعنی ناظر به بازخوانی انتقادی سنت اسلامی است. در مقالات هفتگانه‌ای که تا کنون در این موضوع منتشر شده، سویه‌های مختلف سلوک معنوی در جهان جدید را تبیین کرده و مؤلفه‌های زیست معنوی در روزگار کنونی به روایت خویش را صورتبندی کرده‌ام. این امر میسر نمی‌شود جز با بازخوانی انتقادی سنت عرفانی موجود. به تعبیر قدما، نسبت میان عرفان سنتی و عرفان مدرن «عموم و خصوص من وجه» است؛ بدین معنا که «عرفان سنتی» و «عرفان مدرن» مشترکات و مفترقات چندی دارند. اقبال لاهوری با نقد مفهوم «فناء فی الله» در همین وادی قدم گذاشته بود. من نیز تلقی خود در این باب را صورتبندی کرده، برخی سالکان مدرن از منظر خویش را نام برده‌ام؛ سالکان مدرنی نظیر اقبال لاهوری، علی شریعتی، سهراب سپهری، داریوش شایگان و مجتهد شبستری در سنت عرفانی اسلامی ما پرورش یافته و در عین حال نسبت به جهان جدید و فراورده‌های معرفتی آن گشوده‌اند. در این پروژه و در این سلسله مقالات، مدرن بودن به معنای معاصر بودن است؛ یعنی مراعات و لحاظ کردن نرُمهای انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی و اخلاقی چندی تا به سلوک معنوی موجه و رهگشایی برسیم. عرفان سنتی، به رغم نکات نغز و بارقه‌ها و اخگرهای متعددی که دارد، بدین معنا «معاصر» نیست و باید به گونه‌ای تقریر شود که گره گشا و موجه باشد و قوام بخش شکوفایی معنوی.

ممنونم آقای دکتر؛ در انتها نظر به اینکه تقریرات نشریه‌ای است ناظر به دغدغه‌های دینی و حوزوی، اگر توصیه ای در باب همین بحث معاصر بودن وجود دارد و مایل هستید با روحانیون و طلاب هم در میان بگذارید بفرمایید.

خواهش میکنم، من در مقام توصیه کردن نیستم؛ در عین حال اگر بخواهم به عنوان کسی که سالهای متعدد است در این قلمرو کار می‌کند و می‌خواند و می‌نویسد و تدریس می‌کند، تجربه خود را مخاطبان نشریه شما در میان بنهم، متناسب با آنچه در گفتگوی امروزمان هم آمد، باید بگویم اگر دوستان حوزوی ما بتوانند به قدر طاقت بشری، به دغدغه‌های معاصر توجه کنند، نظام معرفتی و فهمشان از دین و سنت دینی منقح‌تر و رهگشا تر خواهد شد. دوم اینکه به کسانی مانند ما که بیرون از حوزه علمیه فعالیت می‌کنند به چشم دیگری نگاه کنند؛ بدین معنا که تصور نکنند غرض و مرضی در گفتار و نوشتار ما وجود دارد. ممکن است که امثال من اشتباه کنند - البته به قدر طاقت بشری می‌کوشیم سخن خود را موجه کنیم - اما اگر نگاه دوستان حوزوی بر ما نیز به عنوان پژوهشگران دینی بیرون از حوزه باشد، فکر می‌کنم با آثار ما رابطه بهتری برقرار می‌کنند. در ما به چشم رقیبی که در مقام از جا برکنند شجره دیانت است نظر نخواهند کرد؛ بلکه ما را در کسوت کسانی خواهند دید که متناسب با تحصیلات و انس و الفتشان با معارف سنتی ابراز عقیده می‌کنند؛ کسانی که نسبت به سنت دینی و فراورده‌های معرفتی جهان جدید گشوده‌اند. اگر اینچنین رویکرد و نگاهی نسبت به طرف مقابل داشته باشند، گفتگوها و دیالوگهای ما نیز سودمندتر خواهد بود. نکته دیگر اینکه خویست طلاب بکوشند با آثار اسلام‌شناسان معاصر، تا جایی که می‌توانند، آشنا بشوند؛ می‌توان برخی نکات خوب هم از اسلام‌شناسان معاصر آموخت. در این راستا، عنایت دارم که در سالیان اخیر، علوم انسانی جدید در قم رونق یافته؛ امیدوارم این رونق افزون شود.